



## درس تفسیر سوره مبارکه فتح - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲) وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا (۳) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۴) لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا (۵) وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ

مَصِيرًا (۶)﴾

مدنی بودن سوره فتح و آغاز آن با تاکید بر فتح جامع مسلمانان

سوره مبارکه «فتح» که در مدینه نازل شد، آغازش یک مَنّت الهی است و آن فتح مُبین است؛ فتح - إن شاء الله - همان طوری که در بخش‌های دیگر روشن خواهد شد، یک فتح مطلق است، یک فتح مُبین است و یک فتح محدود؛ آن فتح مطلق ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا﴾ می‌باشد که دیگر جامع همه این فتوح است. فتح گاهی در مبارزات سیاسی است، گاهی در مبارزات نظامی است و گاهی هم در مبارزات فرهنگی است؛ در همه بخش‌ها اسلام پیروز است و فتح برای مسلمین است. در جریان مبارزات - چه در بدر، چه در أحد، چه در خیبر و سایر جنگ‌ها - گرچه

شهید دادند، ولی سرانجام پیروز شدند و مشرکان فرار کردند و به مکه برگشتند؛ منتها در این کریمه با جمله اسمیه و «إِنَّ» تأکید که می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾، به جای اینکه بفرماید «لِنَغْفِرَ لَكَ»، با فعل غایب ذکر فرمود؛ منتها اسم ظاهر را فاعل قرار داد و فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾، نظم این طور اقتضا می‌کرد که بفرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ «لِنَغْفِرَ»؛ اما وقتی «الله» که اسم اعظم است و با جامعیت ظهور کرد، همه این کمالاتی که در ﴿إِنَّا﴾ و ﴿فَتَحْنَا﴾ - این متکلم مع الغیر - حضور دارند، آن جا ظهور خواهند داشت.

### اعطای نعمت‌های چهارگانه به پیامبر و برخورداری مسلمانان از آن

چهار فضیلت را بر این فتح مُبین مترتب کردند: یکی غفران است ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾؛ «ذَنْب» گذشته و آینده و «ذَنْب» سابق و لاحق همه را خدا ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام بکند و تو را در راه مستقیم ثابت قدم نگه بدارد و تو را از نصر عزیزانه برخوردار کند. روشن است وقتی که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مشمول این «نعم» چهارگانه شد، امت او هم در پرتو نعمت الهی از این «نعم» برخوردار هستند.

### تبیین ناهماهنگی بین فتح مکه با بخشش گناهان پیامبر

عمده نظم طبیعی بین این سبب و مسبب است که فرمود ما فتح مُبین را برای شما روشن کردیم و تو را فاتح قرار دادیم، برای اینکه گناهان سابق و لاحق تو را «الله» ببخشد؛ در این هیچ تناسبی بین سبب و مسبب، همچنین علت و معلول که با «لام» ذکر شده است وجود ندارد. فتح مُبین که در جریان «صلح حُدیبیه»<sup>۱</sup> است و زمینه فتح مطلق در مکه است، این یک نعمت است؛ نعمت باعث بخشش گناه نمی‌شود، آنچه بخشش گناه را به همراه دارد

۱. صلح حُدیبیه، پیمان صلحی بود که در سال ششم هجری بین پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و مشرکان مکه، در منطقه حُدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک حج رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت شخصی را به سوی قریش بفرستد تا مذاکره کند، پس از عزیمت فرستاده و شایعه خبر قتل وی، پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را به پیمانی معروف به بیعت رضوان فراخواند، پس از مذاکراتی بین طرفین سرانجام پیمان صلح حُدیبیه بسته شد.

توبه و انابه و استغفار است. استغفار است که سبب بخشش گناه است، نه نعمتی که خدا به انسان می‌دهد! آن نعمتی که خدا به انسان می‌دهد، زمینه و مقدمه برای شکر است که وظیفه شکر را به همراه دارد؛ اما خدای سبحان یک نعمت مهمی را عطا کند که بخواهد گناه کسی را ببخشد!

### ناقصی وجوه بیان شده در ارتباط فتح و بخشش گناهان

مرحوم شیخ طوسی در تبیان<sup>۲</sup> و بعد در کنارش هم مرحوم امین الاسلام در مجمع<sup>۳</sup> و سایر مفسران وجوهی را برای این ارتباط بین سبب و مسبب ذکر کردند - چهار وجه را ذکر کردند - بعد فرمودند: «هذه الوجوه كلها عندنا باطلة»، برای اینکه هیچ پیوندی بین سبب و مسبب نیست. ما فتح مبین کردیم تا گناهان سابق و لاحق تو را ببخشیم؛ قبل از نبوت و بعد از نبوت، قبل از فتح و بعد از فتح، گناهان «أبیک آدم و من دونه» و گناهان انبیا و اولیای متأخر - معاذ الله - اینها را ببخشیم، بعد از ذکر این وجوه چهارگانه می‌فرمایند: «هذه الوجوه كلها عندنا باطلة»، برای اینکه اصلاً سالبه به انتفای موضوع است! وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معصوم بود، نه قبل از نبوت گناه داشت و نه بعد از نبوت! انبیای قبلی هم معصوم بودند و گناهی نداشتند! وقتی گناهی نبود، چگونه ذات اقدس الهی این گناهان را ببخشد؟! اصلاً سالبه به انتفای موضوع است! اشکال این وجوه چهارگانه این است که اینها معصوم هستند و گناهی ندارند، نه قبل از نبوت و نه بعد از نبوت، نه قبل از فتح و نه بعد از فتح، نه انبیای گذشته و نه اولیای متأخر.

### ضرورت روشن شدن رابطه بین فتح و بخشش گناهان پیامبر

۲. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۳۱۴؛ «و هذه الوجوه كلها لا تجوز عندنا».

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۶۸؛ «قد قيل فيه أقوال كلها غير موافق لما يذهب إليه أصحابنا».

ولی آنچه اصل است این است که رابطه بین فتح و مغفرت چیست؟ حالا بر فرض کسی گناه داشته باشد، فتح الهی یک نعمت است؛ حالا این نعمت را خدا می‌دهد تا گناه را ببخشد یعنی چه؟ یک وقت است می‌فرماید ما توفیق توبه به شما دادیم ﴿يَتُوبَ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۴</sup>، مستحضرید که توبه انسان، محفوف به دو توبه الهی است؛ یعنی اول «تاب الله علی زید»، یعنی «رجع لطفه الی زید» زید را بیدار می‌کند و او را به استغفار وادار می‌کند، بعد «ثم یتوب الی الله» و «ثم یتوب الله علی زید و یقبل توبته». این ﴿تَابَ اللَّهُ﴾<sup>۵</sup> که در قرآن هست، این توبه اول است؛ یعنی فیض و لطف خدا شامل حال گروهی شد؛ اینها از غفلت به در آمدند و متذکر شدند، بعد توبه کردند، بعد توبه اینها را ذات اقدس الهی پذیرفت، به این جهت توبه عبد، محفوف به دو توبه خداست. غالب کارها «جُلُّ لَوْلَا الْكُلِّ» محفوف به دو فیض الهی است: اگر کسی بخواهد یک کار خیری انجام بدهد، اول جرعه‌ای در قلب او از طرف فیض الهی زده می‌شود، بعد این شخص برابر این توفیق الهی شروع به کار خیر می‌کند و در مرحله سوم هم ذات اقدس الهی کار خیر او را قبول می‌کند؛ تمام کارهای خیر انسان مسبوق به دو عنایت و لطف الهی است که توبه هم همین‌طور است؛ اما این‌جا خدای سبحان نعمتی به کسی داد که گناه او را ببخشد یعنی چه؟ پس هیچ پیوندی بین این سبب و مسبب نیست، لابد ذنبی هست که با فتح و پیروزی بخشوده می‌شود.

### تبیین ارتباط فتح با بخشش گناهان با استفاده از جریان ذنب موسای کلیم

این در جریان قصص انبیا کم نیست! وجود مبارک موسای کلیم بعد از اینکه مأموریت یافت برای هدایت فرعون و امثال فرعون، عرض کرد خدایا! من نزد اینها «مُذْنِبٌ» هستم: ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾<sup>۶</sup> من نزد اینها «مُذْنِبٌ»

۴. سوره نساء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۵. سوره توبه، آیه ۱۱۷.

۶. سوره شعراء، آیه ۱۴.

هستم، برای اینکه آن جوانی را که ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى﴾<sup>۷</sup> به قتل رساندم نزد آنها «مُذْنِب» هستم. آن گروهی که به موسی پیشنهاد دادند: ﴿يَا تُمْرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ﴾<sup>۸</sup> - «مُؤْتَمَر» یعنی محلّ مشورت، ﴿وَأَتْمِرُوا بِئِنَّكُمْ﴾<sup>۹</sup> «مؤامره» کنید؛ یعنی مشورت کنید و اینکه به کنگره‌ها به نشست‌ها می‌گویند «مُؤْتَمَر»، از همین کریمه گرفته شده است که ﴿وَأَتْمِرُوا بِئِنَّكُمْ﴾، ﴿يَا تُمْرُونَ بِكَ﴾ آن‌جا که می‌نشینند، تضارب آراء هست و مشورت‌های فکری هست را می‌گویند «مُؤْتَمَر»، این اسم مکان است؛ این دو تا آیه که «ائتمار» و «مُؤْتَمَر»ها را یاد می‌کند یعنی مشورت‌ها - به موسای کلیم گفته شد که از مصر بیرون بروید برای اینکه اینها ﴿يَا تُمْرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ﴾، موسای کلیم هم در بازگشت که ذات اقدس الهی به او برای هدایت مردم مصر مخصوصاً فراعنه مصر مأموریت داد، عرض کرد: ﴿لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ﴾؛ من نزد اینها «مُذْنِب» هستم! ذات اقدس الهی هم فرمود کاری می‌کنیم این گناهی که نزد اینها دارید برطرف بشود؛ فتح مُبَین وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین‌طور بود! حضرت در جریان جنگ بدر و احزاب افراد فراوانی به دستور آن حضرت کشته شدند که «قَلِيب»<sup>۱۰</sup> بدر شاهدِ صادق این کار است. وجود مبارک پیغمبر نزد مردم مکه «مُذْنِب» بود، فرمود ما این فتح را بهره تو کردیم تا تو کریمانه مِتّ بگذاری، همه اینها را آزاد کنی و از همه اینها بگذری تا آن «ذَنْب»ی که نزد اینها داشتی بخشوده بشود؛ تمام «ذَنْب»های سابق و لاحق، آن «ذَنْب»هایی که در مکه نزد اینها داشتی بخشوده می‌شود، آن «ذَنْب»هایی که در مدینه نزد اینها داشتی بخشوده می‌شود.

صلح حدیبیه زمینه فتح و وامدار پیامبر شدن مردم مکه

۷. سوره قصص، آیه ۱۵.

۸. سوره قصص، آیه ۲۰.

۹. سوره طلاق، آیه ۶.

۱۰. لغت‌نامه دهخدا، قلیب: [ق] چاه یا چاه سرگرد ناگرفته یا چاه کهنه؛ مذکر و مؤنث آورده می‌شود.

این «صلح حُدیبیه» زمینه است - که در سال ششم بود - تا در سال هشتم فاتحانه وارد مکه شوید که بعد می‌فرماید: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»<sup>۱۱</sup> است؛ روز انتقام نیست و خانه ابوسفیان‌ها را بسط قرار می‌دهید و همه کسانی که علیه تو شمشیر کشیدند و امدار کرم تو می‌شوند و نزد تو شرمنده هستند، ما این فتح را - یعنی فتح در «صلح حُدیبیه» را - بهره تو کردیم که زمینه بشود تا آنها تعهد بسپارند که امسال شما به مدینه برگردید و سال بعد وارد بشوید؛ در آن سال تقریباً هزار و چهارصد نفر بودند، ولی سال بعد چند هزار نفر وارد مکه شدند، فاتحانه هم وارد مکه شدند، حضرت هم فرمود که امروز روز مرحمت است و از همه شما ما صرف نظر کردیم و عفو کردیم. پس همه «ذنب»‌هایی که مشرکین نسبت به وجود مبارک حضرت داشتند که گاهی «ذنب» به فاعل اسناد داده می‌شود و گاهی به مفعول اسناد داده می‌شود، همه اینها با فتح الهی بخشوده شد.

#### مُذنب بودن موسای کلیم نزد فراعنه و پیامبر نزد مردم مکه

همان‌طوری که موسای کلیم گفت ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾ و ذات اقدس الهی کاری کرد که این «ذنب» نزد مردم بخشیده شد، وجود مبارک پیغمبر هم نزد مردم مکه «مُذنب» بود، چه در زمان حضورش در مکه که به حسب خیال آنها اینها را به جان هم انداخت که گاهی پدر پسر را و گاهی پسر پدر را می‌کشت، در بیانات نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه<sup>۱۲</sup> هست که اینها گاهی یک قبیله بودند، گاهی یک خانواده بودند که در برابر یکدیگر شمشیر می‌کشیدند - یکی مسلمان بود و یکی مشرک - تا اینکه ﴿مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾ در جریان جنگ بدر و جنگ احزاب هم که همین‌طور بود! مقداری در جنگ اُحُد کشتند و شهید دادند؛ اما سرانجام آنها مجبور به فرار شدند. نزد

۱۱. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

۱۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۵۶: «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَقُتِلُ آبَاءَنَا وَابْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى الْقَمِّ وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَتَاهُمَا يَسْقِي صَاحِبُهُ كَأْسَ الْمَثْوْنِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكَتْبَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَتَتَبَوْنَا أَوْطَانَهُ وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عُمُودٌ وَلَا احْضَرُ لِلْإِيمَانِ عُودٌ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَلَتَتْبَعُنَّهَا نَدْمًا».

مردم مکه وجود مبارک پیغمبر «مُذنب» بود، مثل اینکه نزد مردم مصر، وجود مبارک موسای کلیم «مُذنب» بود که فرمود: ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾، وگرنه موسای کلیم در همه این حالات معصوم بود، چه اینکه پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هم معصوم بود.

پرسش: ... از نظر زمانی، بعد از فتح مکه دیگر اثر نمی‌کند.

پاسخ: ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾؛ یعنی سابق و لاحق، ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ نه یعنی آینده! ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ از فتح، ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ از آن «ذنب» ﴿وَمَا تَأَخَّرَ﴾؛ یعنی سابق و لاحق، نه ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ یعنی «ما يتأخر»! این «ما يتأخر» فعل مضارع است، پس «ما يتأخر» نیست، بلکه ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ «عن السابق»، هر دو سابق هستند؛ منتها یکی جلو است و یکی دنبال ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾.

پرسش: فاعل «يُغْفِرُ» بنا بر توضیحی که دادید، «لِيُغْفِرَ لَكَ الَّذِينَ...»، «الذين أشركوا» باشد.

پاسخ: نه، ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ﴾ آن ﴿مَا تَقَدَّمَ﴾ را؛ یعنی آن «ذنب»ی که در مکه داشتید بخشوده شد، آن «ذنب»ی که در مدینه داشتید بخشوده شد، اینکه «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي»<sup>۱۳</sup> «ذنب» را باید ببخشد!

پرسش: «طائل»<sup>۱۴</sup> خداست!

پاسخ: «طائل» خداست که «ذنب» را می‌بخشد.

پرسش: شما توضیح را براساس این بیان کردید که آنها گناهانشان را بخشیدند.

پاسخ: بله، خدای سبحان فتحی را نصیب تو کرد، چون ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾! آنها اگر بخواهند از وجود مبارک حضرت صرف‌نظر نکنند، با فیض الهی و فتح الهی و عنایت الهی و کار الهی است! اگر خدا فتح را

۱۳. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۴.

۱۴. لغت‌نامه دهخدا، طائل: [ع] فزونی، مزیت، فضل، توانائی، قدرت، دستگاه، توانگری، غنا، فراخی، سعة.

نصیب حضرت نکرده بود، آنها هم چنان شمشیر به دوش بودند؛ ما این کار را کردیم که آن «ذنب» را - این «ذنب» که به مفعول اسناد داده می‌شود و به زعم آنها تو «مُذنب» بودی - ما این «ذنب» را ببخشیم، خدا ببخشد! چون تمام این کارها را ذات اقدس الهی انجام می‌دهد، مَقْلَبِ قلوب اوست و مُسْرَفِ در نفوس اوست.

### ناقلمی توجیهات بیان شده مفسران گذشته در ارتباط فتح با بخشش

چندین وجه را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) ذکر می‌کند و همه اینها را رد می‌کند،<sup>۱۵</sup> جامع اینها می‌تواند آن وجوه چهارگانه‌ای باشد که مرحوم شیخ طوسی در تبیان ذکر کرده، بعد هم امین الاسلام ذکر کرده، بخشی از این وجوه را جناب فخر رازی ذکر کرده می‌فرماید باید تناسبی باشد بین مَنّت الهی و فتح الهی با بخشودن گناه؛<sup>۱۶</sup> اولاً خود حضرت سالبه به انتفاء موضوع است چون «ذنبی» ندارد و ثانیاً اگر «ذنبی» باشد «ذنب» باید با توبه و مغفرت بخشوده بشود نه با نعمت! نعمتی را خدا بدهد که گناه را ببخشد؟ اینکه هیچ تناسبی ندارد! لذا این وجوه چهارگانه را که - معاذ الله - گفتند مثلاً «ذنب» حضرت بود، قبل از نبوت یا بعد از نبوت، «ذنب» صغیر، «ذنب» کبیر یا ترک اولی و مانند آن، همه اینها رخت برمی‌بندد؛ اولاً «ذنب» نیست، ثانیاً بر فرض محال که «ذنب» باشد، «ذنب» با توبه بخشیده می‌شود، نه با نعمت! فرمود ما نعمتی به تو دادیم تا گناهایت بخشوده بشود، این صدر و ذیل که با هم هماهنگ نیست! اما وقتی جریان ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾<sup>۱۷</sup> که انبیای قبلی هم داشتند، وجود مبارک موسای کلیم فاتحانه وارد شد، با برهان وارد شد، با معجزه وارد شد که توانست مردم مصر را هدایت کند و راهنمایی کند که «ذنب» ایشان بخشوده بشود، اینکه عرض کرد: ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾، خداوند فرمود من کاری می‌کنم که نزد مردم طیب و طاهر باشی و همین کار را هم کرده است. بنابراین ﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ﴾.

۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۲۵۵.

۱۶. مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۶۵ و ۶۶.

۱۷. سوره شعراء، آیه ۱۴.



## مستلزم رفع تکلیف بودن معنای بعضی از مفسران از ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾

برخی‌ها طرزی معنا کردند که اصلاً مستلزم رفع تکلیف است! خیال کردند ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ یعنی «ما يتأخر»! خیال کردند ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ یعنی آنچه بعد می‌آید! اگر - معاذالله - گناه آینده بخشیده بشود، یعنی اباحه‌گری! اگر بگویند که فلان شخص گناهان آینده او بخشوده می‌شود، یعنی چه؟ یعنی - معاذالله - اباحه‌گری است و مکلف نیست، هر کاری می‌تواند بکند! چنین چیزی اصلاً فرض ندارد! اولاً این ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ فعل ماضی است و مضارع نیست، یعنی ﴿مَا تَأَخَّرَ﴾ از آن سابق، نه «ما يتأخر» که بعداً می‌آید و در بحث‌های بعدی هم اگر گفته می‌شود گذشته و آینده، یعنی توفیقی بده که ما در آینده گناهی نکنیم، وگرنه گناه آینده اگر بخشوده بشود و از هم اکنون بگویند گناهی که می‌کنی بخشودیم، این یعنی اباحه‌گری، یعنی مکلف نیستی! در حالی که قرآن کریم حضرت را مکلف می‌داند، بعد هم می‌فرماید: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾<sup>۱۸</sup> و در مسئله رسالت هم اگر جریان ولایت حضرت امیر را نگویی اصل رسالت را نگفتی! در بخش‌های دیگر هم فرمود اگر چیزی از قرآن را کم کنی، زیاد کنی، جابه‌جا کنی و - معاذالله - تحریف کنی به نام «تَقْوَلُ»<sup>۱۹</sup> ﴿لَا خُذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾<sup>۲۰</sup> پس جای اباحه‌گری نیست که - معاذالله - گناهان حضرت در آینده بخشوده بشود؛ این با رفع تکلیف سازگار است، نه با تکلیف! پس آن وجوه کلاً مطرود است و هیچ‌کدام از آنها قابل پذیرش نیست، «ذَنبِي» است که با صدر و ساقه خود آیه باید بسازد و آن «ذَنب» سیاسی مردمی است که این با فتح و پیروزی و بزرگواری آن حضرت بخشوده می‌شود.

وعده خدای سبحان به اتمام نعمت بر پیامبر در غدیر و تثبیت صراط او

۱۸. سوره زمر، آیه ۶۵.

۱۹. سوره حاقه، آیه ۴۴: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾.

۲۰. سوره حاقه، آیه ۴۵.

﴿لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ﴾، چون هنوز به مرحله غدیر و به مرحله ﴿الْيَوْمَ

أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>۲۱</sup> نرسیده است؛ فرمود ما هنوز غدیر در پیش داریم، ولایت در پیش

داریم، امامت در پیش داریم، خلافت تو را در پیش داریم، آن روزها این نعمت را تمام می‌کنیم. ﴿وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا

مُسْتَقِيمًا﴾ که این تثبیت است؛ این راه راستی که تو داری، ما تو را بر این راه راست هدایت می‌کنیم، این مثل یک

هدایت تکوینی و تأییدی است که گرایشی دارید، بعد می‌گوییم: ﴿إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲۲</sup> بعد در دعاها و

زیارت‌ها می‌گوییم که «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»<sup>۲۳</sup> قبلاً هم بیان شد که دین، صراط است و عقل مثل نقل، سراج

است. هرگز عقل در برابر شرع نیست، عقل کاشف شریعت است نه قانون‌گذار؛ زیرا این قوانین الهی بود، این عقل

- چه عقل حکیم باشد، چه عقل اصولی باشد و چه عقل فقیه باشد - قبل از اینکه این حکیم و اصولی و فقیه به

دنیا بیایند این قوانین بود و بعد از مرگ اینها هم این قوانین هست، قانون الهی را عقل کشف می‌کند نه مهندسی

بکند؛ لذا به هیچ وجه عقل در قبال شرع نیست که بگویند این شرعاً این طور است، عقلاً هم این طور است و هر

دو با هم می‌گویند، چون صراط با سراج هماهنگ نیست؛ چراغ را با چراغ می‌سنجند، نه چراغ را با صراط!

فرمود شما در صراط مستقیم هستید: ﴿يَس \* وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲۴</sup> و

در زیارت‌ها هم که می‌گوییم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»، برای این است که از همین آیات گرفته شده است.

پرسش: عقل عمل چگونه؟

۲۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲۲. سوره زخرف، آیه ۴۳.

۲۳. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲۴. سوره یس، آیات ۱ - ۴.

پاسخ: عقل عمل فعل است، فعل که حکم نیست! عقل عملی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَان»<sup>۲۵</sup>

فعل است و فعل هم برابر قانون است. عقل نظر، حکم الهی را می‌فهمد و عقل عمل اگر در جبهه جهاد پیروز شد، برابر آنچه را که فهمید عمل می‌کند.

### نادر بودن نصر الهی در فتح، علّت متّصف شدن آن به عزّت

﴿وَيَنْصُرُكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾، مشکلی که هست این است که «نصر» به عزّت متّصف نمی‌شود، آن عزّت است که باعث «نصر» است. قبلاً هم مسئله عزّت را ملاحظه فرمودید، عزّت یعنی نفوذناپذیری. وقتی گفتند این زمین عزیز است: «أَرْضٌ عَزَازٌ»؛ یعنی با کلنگ و امثال اینها به این آسانی نمی‌شود در این زمین نفوذ کرد. «أَرْضٌ عَزَازٌ»، یعنی این زمین سفت است و کلنگ پذیر نیست، باید با تلاش و کوشش این را جابه‌جا کرد. انسان نفوذناپذیر را می‌گویند «عزیز»، چون نفوذناپذیر است در دیگران نفوذ می‌کند و می‌شود غالب، وگرنه عزّت به معنای غلبه نیست! عزّت به معنای نفوذناپذیری است و لازمه نفوذناپذیری هم پیروزی است؛ خدا عزیز است، انبیا عزیز هستند و دین عزیز است یعنی نفوذناپذیر هستند. عزّت باعث نصرت است، نه اینکه «نصر» متّصف به عزّت بشود، چون دین عزیز است و پیغمبر عزیز است منصور هستند، نه اینکه «نصر» عزیز باشد؛ منتها گفتند عزّت به معنای «نُدرة الوجود» هم هست. «عزیز الوجود» یعنی «نادر الوجود» و کمیاب، آن گوهرهای کمیاب را می‌گویند «عزیز الوجود» و «نادر الوجود» هستند. این نصرت‌های کمیاب و کم‌نظیر را می‌گویند «نصرت عزیز».

### اشاره پیامبر به نصرت الهی در پاسخ ابوسفیان از علّت پیروزی

چون در خود جریان فتح مکه که بعدها اتفاق افتاد - این بخش برای صلح حدیبیه است - که وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فاتحانه وارد مکه شد، ابوسفیان ملعون قدم می‌زد متحیرانه می‌گفت: «لَيْتَ

۲۵. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

شِغْرِى بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِى»<sup>۲۶</sup> این جمله را تکرار می‌کرد، چگونه شد که اینها پیروز شدند؟! جمعیت ما بیشتر بود، سربازان ما سواره بودند و آنها پیاده، ما به سربازان خود کباب دادیم و اینها خرما دادند، ما به سربازمان خود شمشیر دادیم و آنها چوب دادند، چگونه شد که آنها پیروز شدند و ما شکست خوردیم؟! وجود مبارک حضرت از پشت سر رسید و دست بر دو کتف اباسفیان گذاشت فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ!» این ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ که در این جا به صورت ترجیع‌بندی مرتب چند جا الآن ذکر شده، آیه چهار: ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، آیه هفت: ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ همین است. کل نظام سپاهیان و مأموران الهی هستند، تنها آن عنکبوت نیست که تارش در غار کمک کرده و حضرت را نیافتند، آنچه در جهان امکان هست سپاه و ستاد خداست! گاهی به زمین می‌گوید بگیر: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾<sup>۲۷</sup>، گاهی به دریا می‌گوید بگیر: ﴿فَغَشَّيْهُمْ مِنْ الْيَمِّ مَا غَشَّيْهُمْ﴾<sup>۲۸</sup>، گاهی به باد می‌گوید بگیر: ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾<sup>۲۹</sup> به هر چه دستور داد گرفتند! تنها «شَقُّ الْقَمَرِ» که نبود! «شَقُّ الْحَجَرِ» بود، «شَقُّ الْأَرْضِ» بود، «شَقُّ الْمَاءِ» بود، «شَقُّ الشَّجَرِ» بود، این ﴿اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۳۰</sup> هست! ﴿اللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ﴾! اینها سپاه و ستاد الهی هستند که گاهی می‌گیرند؛ این به صورت ترجیع‌بند در این بخش‌ها ذکر می‌شود. حضرت از پشت رسید دست بر روی دوش اباسفیان گذاشت و فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ»!

قابل تصور نبودن پیروزی‌های پیامبر دال بر عزیزالوجود بودن نصرت الهی

۲۶. السيرة الحلبية، ج ۳ ص ۵۵؛ الروض الانف الوكيل، ج ۷، ص ۱۳۵: «قَالَ: فَتَابُوا بَعْدُ وَحَسَنَ إِسْلَامُهُمْ وَرُؤِينَا بِإِسْنَادٍ مُتَّصِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَبُو سُفْيَانَ قَالَ فِي نَفْسِهِ لَيْتَ شِغْرِى بِأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِى، فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ وَقَالَ: بِاللَّهِ غَلَبْتُكَ يَا أَبَا سُفْيَانَ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ».

۲۷. سوره قصص، آیه ۸۱.

۲۸. سوره طه، آیه ۷۸.

۲۹. سوره حاقه، آیه ۷.

۳۰. سوره بقره، آیه ۲۸۴.

این «نَصْر»، یک نصرت «عزیزُ الوجود» و گوهر کمیابی است که پیش‌بینی نمی‌شد. در سوره مبارکه «حشر» که بعد می‌آید، فرمود ما کاری کردیم که نه دوست خیال می‌کرد نه دشمن! خودشان در مدینه کوخ‌نشین هستند! اینها فقرایی بودند که زیر بار وام‌های ربوی یهودی‌ها بودند! کاخ بود، متعلق به همان یهودی‌های خیبر و امثال خیبر بود، این کاخ است که آن در محکم را دارد که هفتاد نفر باید در را ببندند! اینکه حضرت فرمود: «وَاللّٰهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَلَا بِحَرَكَةِ غَذَائِيَّةٍ لِّكُنِّي أُيَّدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكَيَّةٍ وَنَفْسٍ بُنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةٌ»،<sup>۳۱</sup> آن قلعه برای کاخ‌نشین است، وگرنه کوخ‌نشین که قلعه ندارد! در اوّل سوره مبارکه «حشر» فرمود شما یادتان است، نه دوستان خیال می‌کردند و نه دشمن‌ها! دوستان می‌گفتند که وضع ما این است ما چگونه پیروز می‌شویم؟! دشمنان هم که خودشان مقتدرانه زندگی می‌کردند، ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛<sup>۳۲</sup> دشمنان می‌گفتند ما در حصن و قلعه هستیم و آنها دسترسی به ما ندارند! شما هم می‌گفتید ما پابرنه‌ایم! ما کاری کردیم که نه دوست خیال می‌کرد و نه دشمن، انقلاب اسلامی هم همین‌طور بود! نه دشمن خیال می‌کرد - یعنی استکبار و صهیونیست - و نه خیلی از دوستان. فرمود: ﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾، آغاز آیه هم این است: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾؛ اولین بار ما این کارها را کردیم! ما کاری کردیم که به ذهن هیچ کس نیامده! الآن هم همان کار را می‌تواند بکند، این‌طور نیست که فرق بکند! الآن هم همین‌طور می‌کند، ما نباید عوض بشویم! ما اگر برابر همان آیه سوره «حشر»، همین آیات را عمل بکنیم، فیض الهی همیشه هست، این‌طور نیست که حالا - معاذالله - آن وقت [سنت الهی] عوض شده باشد! فرمود ما کاری کردیم که هیچ‌کس فکر نمی‌کرد، الآن هم همین است! بنابراین این چند صفتی که ذکر شد: یکی مغفرت،

۳۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۴۲.

۳۲. سوره حشر، آیه ۲.

یکی تتمیم نعمت، یکی هدایت و یکی هم نصرت عظیم، اینها همه متفرّع بر آن فتح مُبین است؛ گاهی فتح بالاتر از شهادت است - که در جلسات گذشته به عرض شما رسید<sup>۳۳</sup> - شهادت یک مقام سنگین وزینی است؛ اما «لَضَرْبَةٍ عَلَىٰ لَعْمَرٍ يَوْمَ الْحَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۳۴</sup> درباره شهادت و اینها نیست، این است که دین را حفظ می‌کند!

### آرامش بخشی قلوب مؤمنین توسط خدای سبحان زمینه‌ساز پیروزی مسلمانان

البته مؤمنین هم آرامشی داشتند، اینکه فرمود: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، نه یعنی «سماوات و ارض» سپاه و ستاد خدا هستند؛ اما دل‌های افراد جزء سپاه و ستاد خدا نیستند، نه! آن در بیانات نورانی حضرت امیر هست (سلام الله علیه) که فرمود آنچه شما می‌شنوید و می‌گویید با او، چشم، گوش و قلب شما «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»<sup>۳۵</sup> فرمود دست و پای شما ستاد الهی هستند! اگر - خدای ناکرده - کسی بیراهه برود، ممکن است خدا با زبان خودش او را بگیرد؛ حرفی می‌زند که رسوا می‌شود، امضایی می‌کند که رسوا می‌شود، جایی می‌رود که نباید برود و رسوا می‌شود یا کاری می‌کند که نباید بکند و رسوا می‌شود، این‌جا هم فرمود: ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، چه اینکه بخواهد انسان را یاری بکند با زبان او او را یاری می‌کند؛ با دست او کاری می‌کند که هم خودش آبرومند می‌شود و هم جامعه، اقدامی می‌کند که هم خودش آبرومند می‌شود و هم جامعه، چیزی می‌نویسد که هم خودش آبرومند می‌شود و هم جامعه؛ با دست او این کار را می‌کند! اگر اعضا و جوارح ما جنود او هستند، سپاه و نظامی او هستند، با دست ما این کار را انجام می‌دهد.

۳۳. سوره محمد(ص)، جلسه ۳.

۳۴. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۸۶.

۳۵. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۹۹.

فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾، همان طوری که ﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾<sup>۳۶</sup> نسبت به دشمنان، ﴿أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ مؤمنین آرام می‌شوند. در این بمباران‌های مناطق مسکونی بعضی خیلی احساس آرامش می‌کردند، بعضی هم فرار می‌کردند! بعضی ترس و بعضی هم امن، این ﴿أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ این است، چون ذات اقدس الهی در قلب‌ها اثر می‌گذارد یا «بالرُّعْب» که ﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾، یا «بالسَّكِينَةَ و طمأنینه» که ﴿أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

### انزال آرامش بر قلوب مؤمنین سبب افزوده شدن ایمان آنها

این انزال سکینه به این علت است که ﴿لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾، چون ایمان درجاتی دارد؛ این آیات سوره مبارکه «انفال» و «آل عمران» این دو تا آیه تفاوتشان گذشت که در یک جا «لام» دارد و در یک جا «لام» ندارد؛ در یک جا دارد: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾<sup>۳۷</sup> این برای کسی است که ایمان برای او یک صفت باشد، در جای دیگر دارد ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾<sup>۳۸</sup> این برای کسی است که این ایمان برای او به منزله فصل مقوم باشد که این شخص خودش صاحب درجه است، نه اینکه وصفی باشد عارض بر او و زائد بر او. این جا فرمود: ﴿لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾، اما برهان مسئله این است که چون ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ است؛ لذا قلب شما و آنچه در قلب شما می‌گذرد هم جزء سپاه و ستاد الهی است ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾، به کل شیء عالم است، یک؛ کار او هم براساس حکمت است، دو. آن بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) که هیچ ممکن نیست خدا کار غیر حکیمانه بکند، شامل اینجا هم می‌شود؛ فرمود خدای سبحان کسی است که هیچ مشیئتی و هیچ اراده‌ای نمی‌تواند حکمت او را

۳۶. سوره احزاب، آیه ۲۶؛ سوره حشر، آیه ۲.

۳۷. سوره انفال، آیه ۴.

۳۸. سوره آل عمران، آیه ۱۶۳.

تغییر بدهد: «يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ»،<sup>۱</sup> این از بیانات نورانی حضرت در صحیفه است؛ یعنی هر کسی توسّلی بجوید و کاری بکند که خدا برخلاف حکمت کاری را انجام بدهد نمی‌کند، چون حکمت فعلی است که «بالضرورة» از خدا صادر می‌شود، پس او علیم است که هر چیزی را می‌داند و حکیمانه هم کار می‌کند؛ این کارها نسبت به شما آن است و نسبت به همراهان شما هم ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛ لذا کسانی که وارد بهشت شدند می‌فهمند که همیشه مهمان او بودند! یعنی کاری از خودشان نداشتند، کاملاً برای آنها مشخص می‌شود که یک نفر دستشان را گرفته آورده بالا ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾!<sup>۲</sup>

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. صحیفه سجادیه، دعای ۱۳.

۲. سوره فاطر، آیه ۳۴.